



از میان نوشته‌های  
اوسیب ماندلشتام

- شاعر از خویش می‌گوید/ اوسیب ماندلشتام/ آبتین کلکار
- بازگشت / اوسیب ماندلشتام/ ماشاءالله مقدسی
- پایان رمان/ ماندلشتام/ سعید فیروزآبادی
- دربارهٔ پیوتر چادائف/ ماندلشتام/ ابراهیم یونسی

انقلاب اکتبر نمی توانست بر کار من بی تأثیر باشد، زیرا «بیوگرافی» و احساس هویت شخصی را از من گرفت. من سپاسگزار انقلابم که یک بار برای همیشه بر رفاه معنوی و تداوم وجود بر پایه پستوانه فرهنگی پایان نهاد. همانند بسیاری دیگر، خود را مدیون انقلاب حس می کنم، ولی چیزهایی به آن ارزانی می دارم که فعلاً به آنها نیازی ندارد.

این پرسش که «شاعر چگونه باید باشد؟» برای من کاملاً غیرقابل درک است. پاسخ به این پرسش، یعنی این که نویسنده را اختراع کنید، و این در حکم آن است که به جای او اثرش را بنویسید.

از آن گذشته، اعتقاد راسخ دارم که با وجود همه وابستگی نویسنده به نیروهای اجتماعی، دانش امروزی هیچ وسیله‌ای در اختیار ندارد که موجب پیدایش شاعر مطلوب این یا آن گروه شود. در شرایطی که فرایند اصلاح نژاد، دوره نطفه‌ای خود را می گذراند، هر نوع تلقیح و

---

۱- این نوشته پاسخی بود به پرسشنامه «نویسنده شوروی و اکتبر»، شامل پرسشهایی از قبیل آن که انقلاب برای نویسنده چه کرده است و نویسنده باید برای انقلاب چه بکند. ماندلشتام در این مقاله با دقت و هشجاری جایگاه خود را در فرهنگ جدید کشور تعریف می کند. پس از این نوشته، ماندلشتام تقریباً از نوشتن نقد ادبی دست برداشت (م. گاسپاروف).



● ماندلشتام و آخمانورا (۱۹۳۴)

جفتگیری فرهنگی ممکن است غیرمنتظره‌ترین نتایج را به بار آورد. راه سریعترا، آماده کردن خوانندگان است. برای این کار وسیله‌ای مستقیم وجود دارد: مدرسه.

۱۹۲۸

اینجا غوک‌هایی نفرت‌انگیز

در علف‌هایی انبوه می‌جهند.

اگر مرگ نبود هیچ‌گاه

نمی‌فهمیدم که زندگی می‌کنم.

زیبایی و زندگی زمینی،

شما را با من چه کار؟

ولی او توانست به یادم آورد

که کیستم و آرزویم کیست.

۱۹۰۹

— این چه خیابانی است؟

— خیابان ماندلشتام.

— عجب شیطانی نامی!  
هر گونه اش که بچرخانی  
کژ به گوش می نشیند، نه راست.

کمتر چیزی در او ساز بود،  
خلق و خویش ناساز بود،  
وز همین رو، این خیابان،  
یا درست تر، این گودال،  
خوانده می شود به نام  
همین ماندلشتام.  
آوریل ۱۹۳۵

شانه های باریکت را: سرخ شدن زیر تازیانه  
سرخ شدن زیر تازیانه و سوختن از سرما.

دستان کودکانه ات را: برداشتن اتو،  
برداشتن اتو و بافتن طناب.

پاهای ظریف ت را: برهنه بر شیشه،  
برهنه بر شیشه و شنهای خون آلود.

و اما مرا: برایت شمعی سیاه افروختن،  
شمعی سیاه افروختن و جرئت دعا نداشتن.

۱۹۳۴